

دعوی زنان جامعه ما دعوی گرایشات درون اعتراض و مبارزه و جنبش زنان نیست.

جهت حرکت زنان به سوی رهایی است. رهایی از تحقیر و بی حرمتی و بیحقوقی و تلاشی برای نجات انسانیت شان.

این جنبشی همه با هم است. همه زنان از بالا تا پایین شهر، از مدارس و دانشگاهها و کارخانه ها و محلات شهرها تا دورترین روستاهای کشور. این پدیده هیچ تقسیم بندی و مرزبندی و هیچ ایسم و انگ دیگر برنمیآورد. زن بودن در آن جامعه کافی است تا از حقارت و هتک حرمت سازمانیافته و به قانون زندگی تبدیل شده رنج برد از فمینیست، لیبرال، دمکرات، طرفدار این و آن جریان سیاسی و فرهنگی و غیره و تا سوسیالیست و برابری طلب ...

سخنی با فعالین و مبارزان رهایی زن

مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

چادر و چارقد سیاه و سنگین بر کرسی مجلس اسلامی نشسته و حکم نهي از منکر و سنگسار زن را امضا میکنند در واقع حکم مرگ موجودیت و مسخ شخصیت و کرامت انسانی خود را میدهند. حتی ظاهر همین انسانهای مجلس نشین، استیصال و درجه دو بودنشان را فریاد میزند. در این سیستم اسلامی، زن قربانی است. به حکم زن بودن قربانی است نه چیز دیگر.

حتی جایزه نوبل هم به گیرنده آن که زن است مصنوعیت نمیدهد. زن روشنفکری که جایزه نوبل میگیرد و علیرغم اینکه اسلام را تقدیس میکند که گویا با حقوق زن در تناقض نیست، در مملکتش او را زن، یعنی درجه دو و حقیر و فاقد حتی حقوق فردی مینامند. حتی فاقد حق دخالت در تعیین لباس خود است. و این حقارت را به قانون زندگی همه آن کسانی که جنسیتشان زن است تبدیل کرده اند.

با اینوصف هیچ دلیلی وجود ندارد که جنبش زنان پراکنده و متفرق باشد و به صفي بهم فشرده و يك تن واحد تبدیل نشود. آپارتاید جنسی و ستم بر زنان، تحقیر روزمره زنان، حجاب اجباری، بیحقوقی محض و خشونت دایمی و سیستماتیک بر زنان در خانواده و جامعه با پشتوانه قوانین شرعی و اسلامی و مردسالار، تا جنایتی چون سنگسار انسان، همه و همه، صف میلیونی و عظیم زنان را نشانه رفته و تحت تاثیر قرار داده است. باید زن بود تا این درد را احساس کرد. حالا خواه این زن از طبقات دارا و بالایی شهر باشد یا زن کارگر و یا خانه دار و از خیل محرومان جامعه. کفایت زن باشی، دختر باشی، جوان یا پیر، بورژوا یا کارگر، تا حجاب و مقنعه سرت کنند، تا شامل قانون درجه دوم بودن شوی، تا بسیج و پاسدار و خواهر زینب و نهي از

جنبش و اعتراض زنان امری عمومی، سراسری و با هم است. آپارتاید جنسی در ایران حتی يك زن را از کارگر و بورژوا، شهری و روستایی، بیسواد و با سواد... مستثنی نکرده است.

علیرغم روشهای متفاوت در اعتراض به بیحقوقی زن، علیرغم محدودنگریها و توقعات کم یا زیاد خواهی و برابری طلبی تمام و کمال در جنبش رهایی زن در ایران، این جنبشی عمومی، سراسری و همه با هم است.

زنان میتوانند به عنوان شهروند این جامعه، به عنوان کارگر، کارمند، پرستار و غیره در میان هم صنفی ها و هم طبقه ای ها و همکاران خود دست به اعتصاب بزنند و یا در دانشگاهها و مدارس و در جنبش جوانان برای رهایی اخلاقی و فرهنگی شرکت کنند و خواهان حقوق صنفی و اقتصادی و آزادیهای فردی و مدنی و

اجتماعی شوند. آزادی بیان و تشکل و غیره بخواهند. در اینگونه اعتراضات و جنبشها که روزمره در جریان هستند مردم معترض و ناراضی و مبارز به زن و مرد تقسیم نمیشوند و چه زن و چه مرد منافع مشترکی را تعقیب میکنند.

اما اعتراض و جنبش زنان در ایران تحت حاکمیت اسلام، جنبشی است صرفا بر سر بیحقوقی زن. باید زن بود تا این را درک کرد. باید زن بود تا با همه وجود این درد را لمس کرد. دردی که دامنگیر همه زنان است از زنانی که دستشان به دهنشان میرسد تا زنان کارگر و خانه دار، همه و همه.

در این تبعیض و ستم جنسی عریان بر زنان، همه قربانی اند. زنانی که چماق دستشان داده اند و علیه زنان و در واقع علیه وجود و حرمت و شخصیت انسانی خودشان به خدمتشان گرفته اند، زنانی که با

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

منکرات و لباس شخصی و کنترلچی آخوند مسجد محله با کتاب شرع و قانون اسلامی سراغت بیابند و مدام یادآوری کنند که فراموش نکنی زنی. تا تحقیرت کنند، مورد توهین و آزارت قرار بدهند و در خصوصی ترین زوایای زندگیت از لباس تا ارایش و راه رفتن و معاشرت و دوستی با جنس مخالف دخالت کنند. از قرون وسطی و دوران سیاه تاریخ بشر تا کنون اینچنین زن بودن جرم نبوده و مورد تحقیر و آزار قرار نگرفته است.

زن بودن انسانهای جامعه ما را نمیتوان با پدیده هایی چون شاغل و بیکار، ماهر و غیر ماهر، فقیر و غنی، وابسته به این و آن گروه قومی و عشیرتی و مذهبی از هم تفکیک کرد، تقسیمشان کرد، تفرقه بینشان انداخت و به بخشی امتیاز داد و بخش دیگر را محروم کرد. نمیتواند بخشی از زنان، این نصف انسانهای جامعه را مشمول آپارتاید جنسی و بخش دیگر را از درجه دو بودن و حقارت و بیحقوقی معاف کنند. بخشی را حجاب اجباری ببوشانند و به بخش دیگر به هر دلیل آزادی پوشش بدهند.

رژیم اسلامی نخواست و نتوانسته است بخشی از زنان جامعه ما را به هر بهانه ای از زن بودن به معنای اسلامی معاف کند، مشمول حقوق شهروندی برابرشان کند، حجاب و تحقیر و درجه دو بودن را از سرشان بردارد.

میگویند بالا شهرها کمتر تحقیر میشوند و آزادترند، دخترانشان دوچرخه سواری میکنند و زنها سیگار میکشند و روسریهایشان رنگی و عقبر و آرایششان غلیظ تر است. اما آیا همین زنان و دختران به لحاظی خوشبخت، هیچوقت و در هیچ کجای این جامعه و قوانینش از زن بودن و درجه دو بودن معاف شده اند؟ زندگی همه زنان بخاطر جنسیتشان تحت بیحقوقی محض و تحقیر ناشی از قوانین و فرهنگ پوسیده اسلامی و شریعت و همه بی حرمتیهای رژیم اسلامی قرار دارد. ثروت و موقعیت بهتر زندگی، نمیتواند جنسیت زنان را و درجه دو بودنشان را تغییر دهد. از نظر جمهوری اسلامی و پاسدار و بسیج و قوانین شرع و مذهبش زن، زن است و به اعتبار جنسیت، درجه دو است و به این اعتبار باید با قوانین و شرع و سنگسار کنترلش کرد و زندگیش را رقم زد.

اگر این حقیقت آشکار و بی پرو برگرد را به

رسمیت بشناسیم، باید بپذیریم که زن بودن در جامعه اسلام زده ایران یعنی درد و زجر و تحقیر سیستماتیک را متحمل شدن حال گیریم زن کارگر باشد یا بورژوا و دارای این و آن ملیت و مذهب و یا از اهالی جنوب و یا شمال و شرق کشور..

در نتیجه این شرایط غیر انسانی ما با نفرت عظیمی از جانب نیمی از انسانهای جامعه مان نسبت به رژیم اسلامی مواجهیم که قبل از هر چیز زن بودن آن را توضیح میدهد. متنفرد چون زنم و تحقیر میشوم. متنفرد چون آزار میبینم، چون درجه دو نامیده میشوم، چون لباس را نه خودم بلکه شرع و آخوند و مجلس اسلامی و دولت تعیین میکند، چون آزاد نیستم، چون انسان بودنم زیر سوال است. چون من را نه انسانی مستقل و شخصیتی صاحب اراده بلکه ناموس مرد تعریف میکنند و بالاخره چون زنم. معتزضم چون زنم. ما همسرنوشتیم و همه باهم، چون زنیم....

همین نفرت و درد مند بودن و همدرد بودن و همسرنوشتی عمیق اجتماعی و روانی و شخصیتی کافی است و همین نقطه شروع و رجوع فعالین و پیشروان رهایی زن برای سازماندهی و متحد کردن و به حرکت در آوردن این آتشفشان عظیم اجتماعی است.

میگویند جنبش زنان و مبارزه برای رهایی زن سخنگویان گوناگون دارد. از دوم خردادیهایی سابق و طیف شیرین عبادیه تا لیبرالهایی چون شادی صدرها و تا فمینیستهای درون و بیرون مرکز فرهنگی زنان و تا برابری طلبان در محافل و گروهها و نهادهای غیر دولتی ... به اصطلاح از چپ تا راست. و به همین اندازه هم روشهای گوناگون از استغاثه و خواهش و دادخواهی تا اعتراض جمعی و توده ای و مبارزه رادیکال و حق طلبی و برابری طلبی وجود دارد.

از من بپرسند میگویم، من از خیل زنان و مردانی هستم که تمامی حقوق برابر و انسانی زن را میطلبند و خواهان لغو تمام و کمال تبعیض جنسی اند. در همانحال حاضر با هر زن و مردی که حقوقی ولو کوچک از زنان را میخواهد، خواهان لغو گوشه ولو کوچکی از آپارتاید جنسی است، صدایی ولو ضعیف برای حقخواهی زن است، کار و همکاری کنم. به

جلسات و محافلشان بروم، به جلسات و محافل خودم دعوتشان کنم، با هم به خیابان برویم. با هم نهاد و سازمان و محفل درست کنیم و با همه طرح دوستی بریزم. تنها با شرکت در این حرکت وسیع و گوناگون تلاش و مبارزه علیه بیحقوقی زنان است که میتوانم همزمان روشهای غیر موثر را زیر سوال ببرم، و روشهای درست و موثر را پیش پا بگذارم.

مشکل و معضل امروز ما در رابطه با جنبش عظیم حقخواهی زنان نصف جامعه تحت حاکمیت زن ستیز اسلامی، مرزبندی و رقابت با این و آن گروه و دسته و محفل و نهاد زنان نیست. کسی که برای لغو سنگسار به شاهرودی نامه مینویسد، بنویسد. کسی که فکر میکند میتواند به تنهایی به جنگ فلان گوشه قانون ضد زن اسلامی برود، برود. کسانی هم هستند که سراغ جامعه و مردم و سازماندهی اعتراض و نارضایتی عمیق و عظیم زنان میروند.

همه اینها اجزا و عرصه های نبرد اجتماعی زنان اند که باید دید و شناخت. مشکل این نیست که کسی به کم قانع و دیگری زیاده خواه است. کسی جراتش کم و دیگری جسارتش زیاد است. یکی از آن دیگری محافظه کار تر است. همه این تفاوتها هست. باید آن را برسمیت شناخت و با چشمان باز به آن نگریست. قانونگرایی یکی و رادیکالیسم دیگری در حق طلبی و دفاع از حقوق زن و برای برابری زن و مرد الزامات تناقض و یا در مقابل هم قرار ندارند.

برای مثال سخن من با خانم عبادی از سر دو خردادی بودن یا نبودنش نیست، اگر او به عنوان زن در جامعه اسلام زده میگوید اسلام با حقوق زن در تناقض نیست، من از او میپرسم که این خودفریبی آشکار برای چیست؟ آیا میتوانی فراموش کنی که در سیستمی زندگی میکنی که تو را به عنوان زن، نصف مرد و ناموس کسی که میتواند کتکت بزند به حساب میآورد؟ زجه و ناله فریادهای زنان از قتلهای ناموسی و سنگسار به گوشت نخورده و تکانت نداده است، صیغه و چند زنی را قانون زندگی نیمی از انسانهای جامعه ات کرده اند، زن ملک مرد است و بسیاری دیگر قوانین و عرف و سنت پوسیده و تهوع آور موجود را نسبت به زن و خودت چه مینامی؟ آیا میتوانی زن بودن و درجه دو بودن را تحت آیات و قوانین و شرع اسلامی ببوشانی؟

آیا حق دارم بگویم که برنده جایزه نوبل ناجی زن نیست بلکه خود به ناجی احتیاج دارد؟! عبادی را نه به عنوان سیاستمدار و جایزه بگیر، بلکه به عنوان زن تحت ستم و حقارت و تبعیض جنسی در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی، باید نجات داد تا از حجاب اجباری و اسلامی و از درجه دو بودن و تحقیر به خاطر زن بودن رها گردد. عبادی را باید از تناقض آشتی بین اسلام و حقوق زن به عنوان انسان نجات داد... جنبش رهایی زن در ایران رهایی عبادی ها را به عنوان زن نیز در بر دارد.

گفتم، ستمکشی زن و آپارتاید جنسی در ایران نه تنها دامن کسانی که میخواهند زالت اسلام نسبت به زن را لاپوشانی کنند و خود را فریب دهند، بلکه دامن همه زنانی را که به نوعی رژیم آنها را علیه هویت انسانی خود و علیه زنان برانگیخته و بسیج میکند، میگیرد. مشاهده زنان با مقنعه و چادرهای سیاه و گشاد و بلند که چماق حمله به زنان را دستشان داده اند، تصویری به شدت غم انگیز و دردناک است. این چماق حمله به خود به عنوان زن است. این تحقیر مضاعف خود است. نشستن زنان چادر و چارقدر پوش مجلس در کنار مردان اسلامی هم به همان اندازه رقت انگیز است. آنها را در شرایطی قرار داده اند که حکم آیات و شریعت اسلامی را در مورد خود پذیرفته اند. پذیرفته اند که درجه دو باشند. خود را مستحق این لباس و این نگرش به خود و به زندگی میدانند و مستحق تبعیض و نابرابری... این اعتراف به درجه دو بودن و حقارت، دردناک است. یک تراژدی است. این الگوی زشتی برای توده زنانی است که اسیر این احکام و باورهای عقب مانده هستند.

تنها راه خاتمه دادن به این سناریوی دردناک تبعیض جنسی، دامن زدن به یک طوفان عظیم اجتماعی است که علیه مسخ انسانها و تبعیض و آپارتاید جنسی میتواند بر پا شود. نسیم این جنبش انسانی هر روزه در گوشه و کنار در وزیدن است.

هیچ قشر و طبقه و گروه اجتماعی دیگر را نمیتوان با این درد عمیق مشترک که زنان به خاطر جنسیتشان دارند، شناخت و بهم بافت. این درد مشترک، منافع مشترک و همدردی مشترک،

تلاش مشترک برای رهایی میخواهد.

اگر در ایران جنبش زنان دارای صد شاخه و شعبه و گرایش بشود باز یک چیز غیر قابل انکار است و انهم نفرت مشترک و عظیم اجتماعی همه زنانی است که این تقسیم بندیها در مقابلش تاب نمی آورند. هنر رهبر و فعال و دلسوز رهایی و برابری زن، این است که از همه ظرفیتهای موجود اجتماعی استفاده کند و به استقبالش برود، یک کاسه اش کند و یک قافله عظیم اجتماعی راه بیندازد که شامل همه زنان از کسانی که فقط لغو سنگسار را میخواهند یا فقط حق حضانت و طلاق را میطلبند، تا کسانی که خواهان برابری کامل زن و مردان را در بر میگیرد.

کسی نمیتواند خودش را قانع کند، باور کند یا دیگران را به این باور متقاعد کند که زنانی هستند از حجاب اجباری خوششان می آید، زنانی هستند که از آپارتاید جنسی لذت میبرند، به درجه دو بودن خود افتخار میکنند، تحقیر و آزار و مردسالاری را می پسندند و خواهان دخالت شرع و قوانین اسلامی در زندگی خصوصی خویش اند. خواهان محدود کردن حق انتخاب، خواهان بی حرمتی و آزار و شکنجه و سنگسار و قتل به بهانه ناموس پرستی اند. یک زن را نمیتوان سراغ داشت که سرشار نفرت از این بیحقوقی و نابرابری نباشد. حتی اگر خودش را مامور اجرای این بیحقوقی در مجلس و یا در خیابانها کرده باشند خود قربانی اول است.

این یک شوخی و طنز تلخ است که زن از برابری بترسد، یا فکر کند برابری زن و مرد برای جامعه ما زود است، یا زنان آن را نمیفهمند و اول باید یک نهضت سواد آموزی یا روشنگری راه انداخت و به زنان گفت که برابری خوب است. این عقل بالایی نمیخواهد و لازم نیست دانشگاه رفت تا فهمید زن و مرد میتوانند و باید برابر باشند. انسان اجتماعی به غریزه هم از تبعیض و ستم جنسی و نابرابری و تحقیر متنفر است. این همان داستان است که گویا کارگر از بردگی مزدی خوشش می آید و سوسیالیسم و برابری را نمیفهمد. اگر دست زور و اسلحه و پلیس و زندان و اعدام از سر کارگر و جامعه بردارسته شود، سوسیالیسم و برابری طلبی مثل آتشفشان از عمق جامعه انسانی بیرون میجهد.

جنبش زنان يك جنبش عظیم اجتماعی است. درد زنان دردی عمیق و اجتماعی است و همدردی و همسرنوشتی زنان امری به شدت اجتماعی است.

این درد را میتوان و باید سازمان داد.

دعوی زنان جامعه ما دعوی گرایشات درون اعتراض و مبارزه و جنبش زنان نیست. جهت حرکت زنان به سوی رهایی است. رهایی از تحقیر و بی حرمتی و بیحقوقی و تلاشی برای نجات انسانیت شان.

این جنبشی همه با هم است. همه زنان از بالا تا پایین شهر، از مدارس و دانشگاهها و کارخانه ها و محلات شهرها تا دورترین روستاهای کشور.

این پدیده هیچ تقسیم بندی و مرزبندی و هیچ ایسم و انگ دیگر برنمیآورد. زن بودن در آن جامعه کافی است تا از حقارت و هتک حرمت سازمانیافته و به قانون زندگی تبدیل شده رنج برد از فمینیست، لیبرال، دمکرات، طرفدار این و آن جریان سیاسی و فرهنگی و غیره و تا سوسیالیست و برابری طلب ...

این نیروی نفرت عظیم اجتماعی و این نیروی اعتراض و نارضایتی عمیقاً انسانی را میتوان و باید به حرکت در آورد. فعالین حقوق زن میتوانند به این درد مشترک و عظیم و عمیق اجتماعی فکر کنند. از کسی که فقط يك حق را میخواهد تا کسی که حقوق تمام و کمال را میخواهد هر روزه و در هر جا تنه شان به تنه همدیگر میخورد. نیرویشان را به میدان بیاورند و جامعه شان را به حرکت در آورند. "زن" بودن را به تعبیر اسلامی، چاره ای نیست! به همین اعتبار با همیم و هم سرنوشتیم و رهاییمان در گرو همین است.

مهم این است که این موج به حرکت در بیاید. طول و عرض این نهضت عظیم اجتماعی همه را در بر میگیرد. کسی که باورش نمیشود، میشود حقوق زنان را یکجا خواست و فکر میکند نمیتوان از این رژیم انتظار داشت که برابری زن و مرد را برسمیت بشناسد، حق دارد اینگونه فکر کند و یا کسی که فکر میکند زنان به حقوقشان آشنا نیستند و بنا بر این باید کار فرهنگی و آگاهگرانه کرد و یا کسی که به کم قانع است و آرزوی لغو يك حکم و يك قانون است تا همه آن زیاده خواهانی که فکر میکنند اگر جنبش زنان

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

به حرکت در بیاید نصف انسانهای جامعه را می‌شوند... همه و همه سر و ته این جنبش و صف و کاروان عظیم اجتماعی برای رهایی اند. باید این تلاشها را ارج نهاد. باید دست هر زن مبارز که حتی ولو کوچک را برای زنان و برای خود می‌خواهد و یا لغو یک بیحقوقی را، فشرده. در این مسیر تفاوتها و ظرفیتهای مبارزه را میتوان دید و برسمیت شناخت. روشهای مبارزه را یکی پس از دیگری به بوته آزمایش گذاشت و در عین حال هیچکس را به خاطر اینکه نمی‌خواهد قدم بعدی را بردارد سرزنش نکرد. ما در یک مسیر قرار گرفته ایم. مقصد همه ما رهایی است. چه آن کس که می‌خواهد دردی را کم کند و آنکه می‌خواهد ریشه دردها را بکند. هدف یکی است. تفاوتها ما در میشود و نمیشودها است. اما آرزوهای زنان همه یکی است. اینکه جامعه، انسانیت شان را محترم بشمارد، برابری شان را برسمیت بشناسد، حقوق شهروندی متساویشان را بپذیرد، برای زندگیشان قیم وکیل نگذارد، ازادی و حرمت انسانیشان را پایمال نکند. هیچ زنی از این خواست و ارزو کوتاه نماید. هیچ زنی خودش را از مردی کمتر نمیشمارد. هیچ زنی در انسان برابر بودنش با دیگران شک نمیکند... این مبنای اتحاد و یک حرکت همه باهم اجتماعی علیه تبعیض و اپارتاید جنسی در ایران است. نمیتوان کسی را به خاطر اینکه کم می‌خواهد و رادیکال نیست و یا لیبرال است و یا فمینیست است و یا شعارش برابری کامل زن و مرد نیست از این

صف عظیم اجتماعی بیرون دانست. تنها ضامن تحقق به حرکت در آوردن این نیروی نفرت و اعتراض میلیونی و اجتماعی زنان این است که رهبران و فعالین جنبش زنان برای رهایی، دستشان را به دست همدیگر بدهند. باین روش انسانی و اجتماعی میتوان بر تنگ نظری گرایشات راست و لیبرال و کم توقع فایق آمد. میتوان موانع و محدودیتهای روش مبارزه شان را دور زد و جلوتر رفت. تنها باید جلو رفت تا به ناپیگیریها و کم باورها به رهایی تمام و کمال زن باور را قبولاند. با سلاح انتقاد و سرزنش و طرد و رقابت و حساب خود را جدا کردن نمیتوان به پراکندگی و محدودنگری و تنگ نظری صفوف فعالین زن از راست و چپ فایق آمد. باید جلوتر رفت. باید الگوهای جدیدی از تحرك اجتماعی و مبارزه پیگیری و رادیکال و موثر به دست داد. هیچ فعال زنی را نمیتوان سراغ داشت که از پیشرفت جنبش زنان و ابراز وجود اجتماعی توده زنان تشکفد و دل خوش نشود حتی اگر خودش جرات پیوستن به آن را هنوز نداشته باشد. باید دست هر انسان حق خواه و آزادیخواهی در جنبش زنان را فشرده. در عین حال امید به جنبشی چپ و رادیکال است که میتواند و باید نیروی عظیم اجتماعی جنبش برابری طلبی در میان زنان را سخنگو باشد و نمایندگی کند. تحركات موجود در عرصه زنان از نظر من نه در تقابل با هم بلکه در مسیر همدیگر هستند. من

نمیتوانم موافق کسی باشم که مبارزه اش را از سرزنش فعالینی که به حکومت و دولتیها نامه نوشته اند شروع میکند. گویا این مانع راه است و اول باید این را افشا کرد تا جلورفت. باید جلو رفت. اما راه پیشروی در نمایندگی کردن درد زنان و سازماندهی نفرت شان و به حرکت در آوردن زنان و دخترانی است که روزمره برای کم درد کردن این فجایع میکوشند. رهبران اجتماعی و سخنگویان درد زن با اتکاب به شبکه های محافل زنان و دختران جوانی که به کمتر از برابری کامل زن و مرد و رهایی کامل زن از تحقیر و بی حرمتی راضی نیستند میتوانند الگوهای اجتماعی و توده ای از مبارزه زنان را به دست بدهند و پیشروی جامعه زنان و گرایشات بینابینی در صفوف این مبارزه قرار دهند. این برترین سلاح نقد هم هست. باید راه نشان داد. باید الگویی از رهبری اجتماعی نشان داد. یک ندای اجتماعی، یک حرکت عظیم و عمیق انسانی و فریادهای در گلو خفته در خیابان و منازل و محلات و مدارس و دانشگاهها ما را فرامیخواند. زنان و دختران و مردان آزادیخواه، رادیکال و برابری طلب، ناجی خود و جامعه زنان و ناجی همه کسانی اند که آهسته آهسته و نگران و با گامهای ناباور به این نیروی نهفته نگاه میکنند و ناجی همه قربانیان این سیستم جهنمی ضد زن هستند.

دبیر کمیته تشکلیات کل کشور

Bahram-modarresi@freenet.de - Tel: 0049 174 944 0201

آدرسها و تلفن های تماس

asad.golchini@ukonline.co.uk - Tel: 0044 7940416768

mozafar.mohamadi@gmail.com - Tel: 0046 738595863

m_ghazvini2005@yahoo.dk - Tel: 0045 51603121

khaledhaji@yahoo.com - Tel: 0046707485754

azam_kamquian@yahoo.com - Tel: 0044 788 4040 835

بهرام مدرسی

اسد گلچینی

مظفر محمدی

محمود قزوینی

خالد حاج محمدی

اعظم کم گویان